روزنامه صبح ایران
وطن امروز
VATANEMROOZ.IR

دوشنبه | ۱۷ آذر ۱۴۰۴ | ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۴۴۷ | ۸ دسامبر ۲۰۲۵ | سال هجدهم | شماره ۴۴۸۲ | ۸ صفحه | ۱۰ هزار تومان

| ۱۱۹۱ سال و ۹۸ روز گذشت |

VATAN-E-EMROOZ | VOL.18 | NO.4482 | MON.DEC.08, 2025 | ISSN:2008-2886

بررسی محل بازی‌های ایران در جام جهانی ۲۰۲۶

لس‌آنجلس صحنه ما است

صفحه ۶

نگاهی به فیلم «بوگونیا» اثر یورگوس لانتیموس

افشای هیولای سرمایه‌داری

صفحه ۸

روایت فرمانده کل سپاه از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه و تدابیر صورت‌گرفته پس از توقف آن

جنگ تکنولوژی

سرلشکر پاکپور: باید بتوانیم موشک‌های‌مان را به فناوری پنهانکاری مجهز کنیم

صفحه ۲

عکس: موج/ امین یاری

تیترهای امروز

«وطن امروز» از ناکامی راهبرد ایالات متحده و خیزش ایران در نظم جدید منطقه‌ای گزارش می‌دهد

شکست فشار حداکثری

صفحه ۳

راه‌اندازی پرس‌تی‌وی عبری و واکنش گسترده رسانه‌های صهیونیستی

تغییر راهبردی روایت

صفحه ۲

با انتشار سند استراتژی امنیت ملی آمریکا اتحادیه اروپایی بیش از هر زمان دیگری خود را در نظام بین‌الملل بی‌پناه می‌بیند

تنهایی اروپا

صفحه ۷

ویژه

واکنش‌های جالب ایرانی‌ها به ادعاهای سیاسی جدید گوگوش

خانم گوگور!

صفحه ۲

پرسش‌هایی از تقی آزادارمکی

کدام جامعه؟ کدام سیاست؟ کدام فروپاشی؟

یادداشت

علی کاکادزفولی*

در اتمسفر غبارآلود علوم اجتماعی ایران، تقی آزادارمکی از معدود استادان جامعه‌شناسی است که توانسته حصارهای بلند دانشگاه را بشکند و صدایش را به میدان عمومی، رسانه‌ها و حتی راهروهای سیاست برساند. برای مخاطبی که تحولات اجتماعی ایران را دنبال می‌کند، آزادارمکی چهره‌ای است که تقریباً درباره همه چیز نظر می‌دهد؛ از ریزترین تغییرات سبک زندگی تا کلان‌ترین ستون‌های مشروعیت نظام سیاسی. او در بزنگاه‌های انتخاباتی حاضر است، در تحلیل‌های پس از بحران نقش دارد و برای صف‌بندی‌های سیاسی نسخه می‌پیچد.

این حضور پررنگ، فی‌نفسه ارزشمند است، چرا که جامعه ایران تشنه شنیدن تحلیل‌های علمی است اما مساله زمانی آغاز می‌شود که این «حضور» را زیر ذره‌بین «روش» و «دقت» قرار می‌دهیم. وقتی مجموعه دیدگاه‌ها، مصاحبه‌ها و مواضع ایشان را در یک قاب واحد کنار هم می‌چینیم، تصویری که شکل می‌گیرد، تصویری شفاف، منسجم و راهگشا نیست، بلکه موزاییکی از گزاره‌های پراکنده، غیردقیق و گاه عمیقاً متناقض است. اگر این آشفتگی در گفتار یک فعال سیاسی یا یک روزنامه‌نگار دیده می‌شد، شاید قابل چشم‌پوشی بود اما وقتی پای یک استاد دانشگاه که کلامش قرار است مبنای فهم علمی و حتی سیاست‌گذاری کلان باشد، در میان است، ماجرا متفاوت می‌شود. صورت مساله این نوشتار، واکاوی همین تناقض است؛ چگونه اعتبار دانشگاهی، خرج تولید گزاره‌هایی می‌شود که چارچوب مشخصی ندارند، با مفاهیم شناور بازی می‌کنند و تصویری لرزان و ناپایدار از جامعه ایران ارائه می‌دهند.

■ مفاهیم بی‌شناسنامه؛ تیترهای داغ - استدلال‌های سرد

نخستین و شاید بنیادی‌ترین چالش در گفتار رسانه‌ای آزادارمکی، استفاده سخاوتمندانه اما غیردقیق از «مفاهیم بزرگ» است. واژگانی نظیر جامعه، حکومت، طبقه متوسط، سرمایه اجتماعی، مشروعیت، فروپاشی و رادیکالیسم، ترجیع‌بند سخنان اوست اما مشکل این است که این مفاهیم در کلام ایشان، غالباً فاقد «شناسنامه» است. در علم جامعه‌شناسی، هر مفهومی باید «تعریف عملیاتی» داشته باشد؛ یعنی باید دقیقاً بدانیم وقتی از «سرمایه اجتماعی» حرف می‌زنیم، منظورمان اعتماد بین‌فردی است، مشارکت انجمنی است یا اعتماد به نهادها؟ وقتی این مفاهیم به داده‌های مشخص و شاخص‌های سنجش‌پذیر متصل نشود، گزاره‌های علمی به داوری‌های کلی و گاه ذوقی تقلیل می‌یابد. برای نمونه، ایشان بیان کرده‌اند جامعه تصمیم گرفته به نظام سیاسی کاری نداشته باشد. این جمله شاید به عنوان یک تیتر ژورنالیستی جذاب باشد اما به عنوان یک گزاره جامعه‌شناختی، سرشار از ابهام است. جامعه با کدام مکانیسم این تصمیم را گرفته است؟ آیا همه‌پرسی برگزار شده است؟ آیا رفتارهای روزمره مردم در ادارات، مدارس و دادگاه‌ها (که عین تعامل با سیستم است) دیده شده است؟ مرز میان سیاست رسمی و سیاست غیررسمی کجاست؟ از یک استاد دانشگاه، انتظار ارائه گزارش علمی مبتنی بر شواهد می‌رود، نه تصویرسازی روایی که در واقع مفهوم را در سطح یک «استعاره» نگه داشته است. استعاره‌ها برای شعر و ادبیات عالی‌اند اما وقتی قرار است مبنای درک واقعیت پیچیده اجتماعی شوند، خطرناکند، زیرا استعاره‌ها واقعیت را ساده‌سازی می‌کنند و سیاست‌گذار یا مخاطب عمومی را به نتایجی می‌رسانند که با زمین سفت واقعیت همخوانی ندارد. تبیین علمی می‌تواند ساده و روان باشد اما نباید ستون فقرات روش‌شناختی خود را از دست بدهد؛ ستون فقراتی که از تعریف دقیق، سطح تحلیل مشخص و شواهد عینی ساخته شده است.

■ کوررنگی در برابر رنگین‌کمان جامعه ایران

یکی دیگر از کانون‌های خطا در منظومه فکری ارمکی، نگاه به جامعه ایران به مثابه یک «کل یکپارچه» و دارای اراده واحد است. گزاره‌هایی مانند «جامعه قهر کرده»، «جامعه عبور کرده» یا «جامعه تصمیم گرفته»، همگی برخاسته از یک خطای هستی‌شناختی هستند؛ نادیده گرفتن تکثر بنیادین ایران.

ایران سرزمینی است با موزاییکی پیچیده از قومیت‌ها، مذاهب، طبقات اقتصادی، شکاف‌های نسلی، تفاوت‌های مرکز/ پیرامون و سبک‌های زندگی متنوع. کنش سیاسی و اجتماعی در چنین جامعه‌ای، هرگز یک‌شکل و یک‌جهت نیست. در حالی که بخشی از جامعه ممکن است از صندوق رای فاصله گرفته باشد، بخش دیگری در حال مطالبه‌گری صنفی است، بخش دیگر به برگزاری آیین‌های مذهبی مشغول است و بخشی دیگر به دنبال بازسازی زندگی روزمره در بسترهای محلی و یک فرد ممکن است همزمان در تمام این موارد درگیر باشد. جامعه‌شناسی که همه این تنوع رنگارنگ و گاه متضاد را در یک واژه کلی به نام «جامعه» خلاصه می‌کند و حکمی واحد برای آن صادر می‌کند، عملاً چشم خود را بر واقعیت بسته است. نتیجه این نگاه، تجویز نسخه‌هایی است که یا کار نمی‌کند یا عوارض جانبی سنگین دارد. سیاست‌گذاری که جامعه را یک توده همگن ببیند، راه‌حل‌های همگن ارائه می‌دهد، حال آنکه راه‌حلی که برای طبقه متوسط مدرن تهران کارساز است، لزوماً برای حاشیه‌نشینان شهرهای صنعتی یا روستانشینان سنتی معنایی ندارد. تبیین‌های کلان بدون تفکیک، ابزار تصمیم‌سازی را کند و پرخطا می‌کند.

■ سرگیجه «فروپاشی»؛ از انکار تا هشدار

شاید هیچ واژه‌ای به اندازه «فروپاشی» در گفتارهای رسانه‌ای سال‌های اخیر ایران، مورد سوءاستفاده قرار نگرفته باشد و متأسفانه دکتر ارمکی نیز در این دام گرفتار شده است. مساله اصلی، نوسان عجیب ایشان در استفاده از این واژه است. در یک گفت‌وگو با قاطعیت می‌گوید جامعه نمی‌خواهد از حکومت عبور کند و فروپاشی در دستور کار نیست. در جاهای دیگر تأکید می‌کند فروپاشی اجتماعی غیرممکن است و فروپاشی سیاسی قریب‌الوقوع است اما ناگهان در موضعی دیگر هشدار می‌دهد تندروها انسجام اجتماعی را دچار فروپاشی کرده‌اند. مخاطب با شنیدن این گزاره‌ها دچار سرگیجه می‌شود؛ بالاخره فروپاشی رخ داده، در حال رخ دادن است یا غیرممکن است؟ این آشفتگی ناشی از عدم تفکیک دقیق سطوح فروپاشی است. فروپاشی سیاسی، فروپاشی نهادی، فروپاشی انسجام اجتماعی و فروپاشی سرزمینی، ۴ پدیده کاملاً متفاوتند. نمی‌توان همه را با یک چوب راند.

مشکل دوم، جایگزینی «شاخص» با «زبان هیجانی» است. کسی که مدعی فروپاشی انسجام اجتماعی می‌شود، باید بگوید این ادعا را با کدام دماسنج اندازه گرفته؟ آیا نرخ اعتماد عمومی سقوط آزاد کرده؟ آیا آمار خشونت خیابانی و نزاع جمعی نشان‌دهنده گسست است؟ یا اینکه آمارهای همیاری و خیریه خلاف آن را می‌گویند؟ بدون ارجاع به این شاخص‌ها، واژه فروپاشی صرفاً یک برچسب ترسناک است که به جای روشنگری، اضطراب تولید می‌کند. برآورد ذهنی می‌تواند نقطه شروع یک پرسش باشد اما هرگز نمی‌تواند به عنوان نتیجه نهایی تحلیل به خورد جامعه داده شود.

■ پارادوکس‌های یک طبقه سرگردان

نگاه ارمکی به «طبقه متوسط» نیز ویترینی دیگر از همین تناقضات روش‌شناختی است. ایشان در یک گفت‌وگو حکمی قاطع می‌دهد: «طبقه متوسط در ایران اساساً و منطقاً برای دموکراسی نیامده است» اما همزمان در جای دیگر، همین طبقه را تنها راه نجات توسعه و بقای ایران معرفی می‌کند!

حتی اگر فرض کنیم هر ۲ گزاره بهره‌ای از حقیقت دارند، پرسش اصلی بی‌پاسخ می‌ماند: منظور ایشان از طبقه متوسط دقیقاً چیست؟ آیا تعریف مارکسیستی (جایگاه در تولید) مدنظر است؟ تعریف وبری (منزلت و سبک زندگی)؟ یا تعریف اقتصادی صرف (دهک‌های درآمدی)؟ و وقتی از دموکراسی حرف می‌زنند، کدام دموکراسی؟ دموکراسی به مثابه صندوق رأی یا دموکراسی به مثابه فرهنگ گفت‌وگو؟

در مناظره‌ای، ایشان می‌گوید پروژه دموکراسی موجب تقویت نظام می‌شود. این حرف شاید در چارچوب نگاه اصلاح‌گرایانه قابل توجیه باشد اما اگر طبق گفته قبلی ایشان، طبقه متوسط حامل دموکراسی نیست و جامعه هم به نظام کاری ندارد، پس حاملان این پروژه چه کسانی هستند؟! اینجاست که تحلیل به بن‌بست می‌رسد. پروژه‌ای که حامل اجتماعی مشخص، سازوکار نهادی معین و زمان‌بندی روشن نداشته باشد، بیشتر شبیه یک آرزوی زیباست تا یک تحلیل جامعه‌شناختی و وقتی این ابهامات از زبان یک استاد دانشگاه مطرح می‌شود، به تیترهای زرد رسانه‌ای خوراک می‌دهد؛ بدون آنکه به فهم عمیق مساله کمک کند.

■ مرز مخدوش «جامعه‌شناس» و «کنشگر سیاسی»

شاید ریشه بخشی از این آشفتگی‌ها را باید در «جابه‌جایی نقش‌ها» جست‌وجو کرد. در سال‌های اخیر، وزن کنشگری سیاسی در رفتار رسانه‌ای دکتر ارمکی بر وزن تحلیلگری علمی چربیده است. ورود استاد دانشگاه به عرصه سیاست و حمایت انتخاباتی البته حق شهروندی او است و قابل نقد نیست اما مشکل زمانی ایجاد می‌شود که این ۲ نقش با هم خلط شوند؛ کنشگر سیاسی، منطق خاص خود را دارد؛ به دنبال اثرگذاری فوری، تهییج هواداران و پیروزی در رقابت است. بنابراین گزاره‌هایش باید قطعی، فشرده، پرطنین و گاهی سیاه و سفید باشند اما منطق جامعه‌شناس متفاوت است؛ باید مشروط سخن بگوید، تردید کند، لایه‌های پنهان را ببیند و از قطعیت پرهیز کند. وقتی دکتر ارمکی در قامت استاد جامعه‌شناسی، پیش‌بینی‌های قطعی درباره نتایج انتخابات می‌کند یا با ادبیاتی تند، رقبای سیاسی را عامل فروپاشی معرفی می‌کند، مرز میان «علم» و «بازی سیاست» کمرنگ می‌شود. مخاطب دیگر نمی‌داند این جمله حاصل سال‌ها پژوهش میدانی است یا حاصل هیجان یک میتینگ انتخاباتی و منافع احتمالی پشت آن؟ این اختلاط نقش‌ها، هم به اعتبار علم آسیب می‌زند (چون آن را جناحی جلوه می‌دهد) و هم کنشگری سیاسی را از پشتوانه عقلانی تهی می‌کند.

■ پیامدهای حکمرانی مبتنی بر جامعه‌شناسی هیجانی

شاید پرسیده شود: چرا این نقدها مهم است؟ پاسخ در پیامدهای سنگینی است که این سبک از «جامعه‌شناسی رسانه‌ای» بر جا می‌گذارد. نخستین قربانی، اعتماد عمومی به علم است. وقتی استادان تراز اول با واژه‌های بزرگ بازی می‌کنند و امروز حرفی می‌زنند که فردا بسادگی نقیضش را می‌گویند، رفته‌رفته این باور در برخی شکل می‌گیرد که جامعه‌شناسی نه یک علم دقیق، بلکه مجموعه‌ای از نظرات شخصی و سلیقه‌ای است. این بی‌اعتبارسازی، مرگ مرجعیت دانشگاه است.

دومین پیامد، خطای سیاست‌گذاری است. حکمرانان برای اداره کشور به تصویر دقیق از واقعیت نیاز دارند، نه تصویر کاریکاتوری. اگر تصمیم‌گیران بر اساس تحلیل‌های هیجانی باور کنند جامعه فروپاشیده است، ممکن است به سمت تصمیمات امنیتی و سختگیرانه بروند و اگر باور کنند همه چیز آرام است، از اصلاحات ضروری غافل می‌شوند. نوسان در تحلیل، نوسان در حکمرانی می‌آورد.

سومین خطر، تغذیه منابع بیرونی با اظهارات غیردقیق است. تصویر هر کشور بخشی از امنیت ملی آن است و تکرار بی‌مبنای واژگانی چون «فروپاشی» و «بن‌بست» توسط چهره‌های آکادمیک داخلی، بهترین خوراک را برای تصویرگران بیرونی فراهم می‌کند. این رویکرد به قطبی‌سازی جامعه هم دامن می‌زند. استفاده از واژگان رادیکال و بدون مرزبندی، فضای گفت‌وگو را می‌بندد و جامعه را به ۲ اردوگاه خشمگین تبدیل می‌کند؛ اردوگاهی که فکر می‌کند کار تمام است و اردوگاهی که هر نقدی را توطئه می‌پندارد. نقد حاضر، به معنای نفی دانش یا حسن‌نیت آقای دکتر تقی آزادارمکی نیست؛ جامعه ایران امروز بیش از هر زمان دیگری به جامعه‌شناسی نیاز دارد اما جامعه‌شناسی‌ای که چراغ به دست بگیرد و تاریکی‌ها را با «دقت» روشن کند، نه اینکه با جرقه‌های هیجانی، چشم‌ها را خیره و ذهن‌ها را آشفته سازد. اگر قرار است دانشگاه مرجعیت خود را بازیابد، باید از وسوسه تیترهای داغ رسانه‌ای فاصله بگیرد و به سنگر روش‌مندی بازگردد. نقد علمی، لنگر ثبات در دریای توفانی حوادث است؛ اگر این لنگر هم شناور شود، کشتی جامعه در میان امواج تناقضات سرگردان خواهد ماند. دلسوزی برای ایران، نه با فریادهای کلی که با تحلیل‌های دقیق و راه‌حل‌های جزئی و عملیاتی معنا پیدا می‌کند.

*جامعه‌شناس سیاسی

بازخوانی شوک ساختاری چین بر اروپا

سونامی شرقی در قاره سبز

نگاه

محمدامین حقگو

در سال‌های اخیر، نظم اقتصادی جهان شاهد یک دگردیسی بنیادین بوده است؛ تحولی که در کانون آن گسترش خیره‌کننده قدرت اقتصادی، صنعتی و ژئواکونومیک چین قرار دارد. این خیزش که روزگاری تنها به عنوان فرصتی برای دسترسی به کالاهای ارزان و بازاری بزرگ دیده می‌شد، اکنون تغییر ماهیت داده و اروپا را نه صرفا با یک رقابت تجاری متعارف، بلکه با یک «شوک ساختاری» تمام‌عیار روبه‌رو کرده است. تحلیلگران معتقدند پکن قواعد بازی را تغییر داده و اتحادیه اروپایی را در موقعیتی قرار داده که بقای صنعتی و استقلال راهبردی‌اش در معرض آزمونی دشوار است.

■ گذار از «کارخانه جهان» به «هژمون صنعتی»؛ ماهیت دگرگون‌شده رقابت

نخستین گام برای درک عمق بحران، شناخت تغییر ماهیت بازیگر مقابل است. تصویر سنتی از چین به عنوان تولیدکننده صرف کالاهای ارزان‌قیمت با فناوری پایین امروز به کلی رنگ باخته است. چین مجموعه‌ای پیچیده از سازوکارها و الگوهای توسعه‌ای نوین را به کار گرفته که می‌توان آن را پارادایم «چرخه قیمت و عرضه» نامید. در این مدل، پکن دیگر تنها به مزیت نیروی کار ارزان متکی نیست، بلکه با ترکیب تولید در مقیاس‌های غول‌آسا، تمرکز بر فناوری‌های لبه مرز و البته نقش محوری دولت در تخصیص یارانه و منابع، بازارهای جهانی را تسخیر می‌کند. این شوک ناشی از یک رخداد گذرا نیست، بلکه برآمده از یک استراتژی بلندمدت است که در آن «اقتصاد متمرکز هوشمند» جایگزین بازار آزاد کلاسیک شده است. چین با سیاست‌های صنعتی هدفمند، زنجیره‌های تأمین و نظام‌های تنظیم‌گری اروپا را هدف گرفته است. رقابت کنونی، رقابت بر سر قیمت یک کالا نیست، بلکه نبردی است میان ۲ مدل حکمرانی اقتصادی؛ یکی مبتنی بر بازار آزاد و پراکندگی اروپایی و دیگری متکی بر سرمایه‌داری دولتی و تمرکز منابع چینی. هدف پکن در این مرحله نه فقط حضور در بازار، بلکه تسلط بر زیرساخت‌های حیاتی و استفاده از ابزارهای تجاری برای دستیابی به اهداف کلان ژئواستراتژیک است. بنابراین اروپایی‌ها با واقعیتی روبه‌رو هستند که در آن مرزهای میان تجارت، صنعت و امنیت ملی بشدت کمرنگ شده است.

■ کالبدشکافی نفوذ چندلایه اقتصاد، فناوری وژئوپلیتیک

تأثیرگذاری چین بر اروپا تک‌بعدی نیست و می‌توان آن را در ۴ لایه اصلی ردیابی کرد که هر یک به نوبه خود ستون‌های ثبات اروپا را می‌لرزانند.

ادامه در صفحه ۷

در شبکه‌های اجتماعی

@vatanemrooz